



همین طبقه دارد و آنها را طبقه‌ای تن‌پرور، بی‌هویت، متظاهر و بی‌بنیاد می‌انگارد. در ایران نیز چنین روندی قابل مشاهده است و در عین اینکه می‌تواند مؤید بحث مؤلفان کتاب باشد، زاویه‌ای نیز با بحث آنها به خصوص این ایده‌شان که می‌گوید دهه ۱۳۶۰ نقطه شروع افول اجتماع در ایران است، دارد. من با این بحث که این دهه را نقطه شروع افول اجتماع در ایران بدانیم، مشکل دارم. مدتی قبل از انقلاب مشروطه، انجمن‌ها در ایران پدیدار شدند و نقش مهمی نیز در انقلاب مشروطه و مدرنیته ایرانی داشتند. با این همه این انجمن‌ها دقیقاً همان کامیونیتی‌هایی نیستند که توکویل توصیف می‌کند و حتی در همین سریال «عصر طلایی» می‌توان دید. انجمن‌های ایرانی بیش از اندازه روشنفکری هستند، با بطن معمولی زندگی مردم و آدم‌های معمولی فاصله دارند و... به همین دلیل از شروع حکومت پهلوی اول، ادبیات گسترده‌ای تولید می‌شود مبتنی بر نقد وضعیت جامعه. رمان «تهران مخوف» مشفق کاظمی از افول جامعه و فروپاشی ساختارهای اجتماعی حرف می‌زند؛ فقدان اعتماد و مناسبات پر از تزویر. آثار محمد مسعود را بنگرید نیز چنین است؛ روایت‌هایی از زندگی جدید اما کتیف ایرانی که محصول نوسازی رضاخانی است و در آن زدنی و فساد سیاسی و اداری در زندان‌ها، دادگستری، مدارس و... را می‌توان دید. اثر صمد بهرنگی با نام «کندوکاوها در مسائل تربیتی ایران» یا «جوانی پرنج» ناصرالدین صاحب‌الزمانی نیز حاوی چنین نگرشی است. تقی مدرسی نیز مقاله‌ای درباره «کارمند» می‌نویسد. اینها در نهایت می‌رسد به آن مطالبی که جلال آل‌احمد راجع به شکل‌گیری طبقه تن‌اسا در ایران می‌نویسد؛ طبقه‌ای متظاهر که برای چشم‌وهم‌چشمی به سینما می‌رود، لباس‌های خاصی می‌پوشد، موسیقی ویژه‌ای گوش می‌دهد و رستوران‌های خاصی می‌رود. اتفاقی که در دهه ۱۸۷۰ آمریکا در حال رخ‌دادن بود، چندین دهه بعد در ایران شکل می‌گیرد. در کنار این، جامعه در حال زوال و فروپاشی نشان داده می‌شود. بعد به برهه انقلاب می‌رسیم و در کاری که علی‌اسدی و مجید تهرانیان انجام داده‌اند، می‌فهمیم که جامعه در دهه ۱۳۵۰ و اوایل دهه ۱۳۶۰، وضعیتی استثنایی را تجربه می‌کند. این دوره استثنایی را اما نباید مبنای تحلیل قرار داد. در این دوره استثنایی و کنش‌هایی شکل می‌گیرد از جمله علاقه‌مندی ویژه جامعه به گفتمان‌ها، اماکن و روحیات مذهبی. حسینیه‌ها و مساجد پر می‌شوند. از قضا این اولین باری است که علوم اجتماعی هم در ایران دست به تحقیقات و پیمایش علمی می‌زند. این پیمایش‌ها هم مؤید گسترش روحیات مذهبی است. دهه ۱۳۶۰ هم تا حدودی این روند ادامه پیدا می‌کند و در کنار شوق انقلابی، مساجد همچنان پایگاه‌های مهم مردمی هستند. از دهه ۱۳۷۰ اما همه چیز عادی می‌شود و به همان دهه ۱۳۴۰ و تداوم مدرن شدن جامعه برمی‌گردد. مسجد هم از محوریت می‌افتد زیرا هم تبدیل به بخشی از نهاد دولت می‌شود، هم از جامعه فاصله می‌گیرد. بنابراین دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ دوره‌ای استثنایی در جامعه ایران هستند و باز اگر دوره انقلابی جدیدی در ایران پدیدار شود، مردم دوباره همبستگی اجتماعی قدرتمندی را تجربه خواهند کرد. روی هم رفته زوال اجتماعی و افول همبستگی اجتماعی سنتی، امری جدید نیست و از اواخر دوره قاجار در حال رخ‌دادن است.

نگاه مولف / ۲

مشکل حکومت نداشتن اطلاعات نیست

نقطه عزیمت بحث ما در این کتاب این بود که در گفتمان‌های روشنفکری ایرانی که در آثار تحصیلکردگان علوم اجتماعی، علوم سیاسی و... دیده می‌شود، اعتقاد به انسداد و تعلیق وجود دارد و پیش‌فرض این گفتمان‌ها این است که وظیفه عمده ما ارائه و خامت اوضاع اجتماعی به‌طریقی واقع‌بینانه به حکومت است تا آنها نیز متوجه حساسیت شرایط و شکندگی اوضاع بشوند و در صدد رفع مشکل برآیند. تجربه چنددهه اخیر نشان داده است که این رویکرد فقط در شرایط بسیار خاصی راهگشاست زیرا در بنیاد خود امری مهم را نادیده می‌گیرد و آن مسئله تضاد منافع و روابط قدرت است. به‌بیانی دیگر پیش‌فرض این رویکرد این است که مشکل در کمبود اطلاعات حکومت است، بنابراین با پردازش و تدوین مناسب داده‌ها و عرضه‌شان به مسئولان، شرایط تغییر پیدا خواهد کرد. این در حالی است که در بسیاری از موارد، مشکل، کمبود اطلاعات نیست بلکه این روابط قدرت است که تعیین‌کننده است. در وضعیت اخیر چه‌بسا بسیاری نیز بداند که مشکل در چیست و چه اتفاقی در حال رخ‌دادن در جامعه است، اما دلیلی و در واقع نفعی در تغییر شرایط نمی‌بینند. در چنین حالتی رویکرد روشنفکرانه پیش‌گفته به بن‌بست می‌رسد زیرا اولاً نوع مسائلی که طرح می‌کند، خاص و خطاب به لایه‌ها و نهاد‌های صرفاً سیاسی جامعه است و ثانیاً به‌جز دولت، هیچ عامل اجتماعی دیگری را به‌رسمیت نمی‌شناسد و متصور نمی‌شود. بنابراین در چنین وضعیتی تصور ما نویسندگان کتاب این بود که شاید بتوان عامل اجتماعی دیگری را یافت؛ نیرویی در درون خود جامعه که بتوان با تقویت آن، به تغییر امور امید داشت. هسته اصلی کتاب توجه به اتفاقاتی است که در این قلمرو اجتماعی رخ داده و به تضعیف میزان عاملیت و تأثیرگذاری این نیرو منجر شده است. در ضمن به احیاء، توانمندی و بازپروری جامعه نیز اندیشیده‌ایم.

درباره نوع مطالب و سبک نگارش کتاب نیز به این تمایل داشتیم که کتاب از نوشته‌های دانشگاهی بیرون آید و خطابش به جامعه‌ای بزرگتر و به تعبیر انگلیسی‌ها، educated linemen باشد؛ یک لایه پایین‌تر از لایه دانشگاهی و افرادی عادی که تحصیلکرده هستند و می‌توانند این بحث‌ها را پیگیری کنند. به‌همین دلیل بحث‌های نظری و روش‌شناختی ریز و مفصل در کتاب آورده نشدند و مطالب مربوط به ادبیات و پیشینه موضوع نیز در حدی نوشته شد که برای پیشبرد بحث و روان شدن فهم لازم است. نکته کلی دیگری که باید در اینجا بگویم مشکلی است که در بحث از «اجتماع» در ایران وجود دارد. ما اجتماع را در کتاب معادل community (کامیونیتی) استفاده کرده‌ایم اما کامیونیتی تا این اواخر در همه‌جا و در ایران بیشتر آن گونه فهمیده می‌شد که در آثار فریدیناند تونیس، امیل دورکیم و... مطرح شده بود. در این برداشت کامیونیتی اشاره به فراسیون و صورت‌بندی‌ای دارد که قبلاً وجود داشت؛ جماعتی کوچک با تقسیم کاری بسیار ساده، همبستگی اجتماعی قوی‌تر و فرهنگ و ارزش‌های مشترک که مذهب نیز در آن نقش پررنگی ایفا می‌کند. این جماعت را کامیونیتی می‌دیدند و در برابرش «جامعه» یا society (سوسیایتی) را قرار می‌دادند. سوسیایتی تقسیم کار از گنایک داشت و به جامعه مدرنی که می‌شناسیم بیشتر شباهت دارد. نتیجه این تقسیم‌بندی این بود که تا مدت‌ها وقتی صحبت از اجتماع می‌شد به آن صورت‌های پیشامدرن دلالت می‌کرد و نوعی نوستالژی یا دلتنگی برای آن نحوه زندگی پیشامدرن تداعی می‌شد. در دهه‌های اخیر و به خصوص از دهه ۱۹۸۰ به بعد این بحث اندکی تغییر کرد و به مقوله کامیونیتی نیز به‌عنوان صورت‌بندی تاریخی قدیمی بلکه به‌عنوان چیزی که می‌تواند در دل جامعه مدرن و سوسیایتی نیز به حیاتش ادامه دهد و ایفای نقش کند، توجه شد. در آغاز این ترکیب بسیار سخت می‌نمود و در یکی از آخرین کارهای تالکوت پارسونز که در اوایل دهه ۱۹۷۰ نوشته شده است، او از ترکیب نامانوس «سوسیایتال کامیونیتی» استفاده می‌کند که در فارسی به «اجتماع جامعه‌ای» ترجمه شده است. پارسونز قصد داشته است بگوید جامعه و اجتماع از یکدیگر جدا نیستند و می‌توانند در دل هم حضور داشته باشند، اما نتوانسته برای این امر کلمه مناسبی پیدا کند. در دهه‌های بعد این مشکل برطرف شد و مسئله کامیونیتی به‌عنوان موضوعی گسسته از آن بحث تاریخی موضوعیت پیدا کرد و نخست در فلسفه سیاسی و به‌عنوان انشعابی از فلسفه سیاسی لیبرالیسم و تحت عنوان Communitarianism مطرح شد. بعدتر در ادبیات علوم اجتماعی با عناوین دیگری طرح شد که «سرمایه اجتماعی» به تعبیر رابرت پاتنام یکی از آنهاست. به‌رهوری مطالعات ما نشان می‌دهد حیات کامیونیتی‌ها در ایران به‌شدت در حال ضعیف شدن است و سرعت این افول نیز به‌نحوی است که نیازمند تأملی خاص است.



عبدالمحمد کاظمی‌پور
جامعه‌شناس و نویسنده کتاب

نگاه مولف / ۱

غلبه افول بر پدیده‌های مثبت

از زمانی که «چه شد؟» منتشر شد، در نشست‌های گوناگون بحث‌های متنوعی مطرح شد. این مباحث محدود به گروه‌های تخصصی علوم اجتماعی نبود بلکه جمع‌های بیشتری از تخصص‌های غیرعلوم اجتماعی هم به این کتاب علاقه نشان دادند؛ از جمله در جمع‌های کتابخوانی، کتاب را مطالعه و درباره آن بحث کردند. در برخی از این جمع‌ها، دوستانم دکتر کاظمی‌پور و من فرصت یافتیم که با آنها درباره کتاب گفت‌وگو کنیم. کتاب واکنش‌های جالبی را برانگیخته که برخی از آنها تا رگی داشت و غیرقابل انتظار بود. از میان همه این‌ها دو نکته بیشتر مورد توجه قرار گرفته که به دو ایده اصلی کتاب مربوط می‌شود؛ یکی به توصیف وضعیت جامعه ایران برمی‌گردد و دیگری به رابطه سیاست و سرمایه اجتماعی. چنان که روشن است کتاب به‌جای آنکه تمرکز خود را روی یکی دو جنبه خاص از جامعه ایران قرار دهد، می‌خواهد تصویری کلی از وضعیت جامعه ایران به‌دست دهد. بحث‌های ارزشمندی درباره جامعه ایران نوشته شده که به جنبه‌های خاصی از آن مربوط است؛ مثلاً تحولات خانواده، تحولات سیاسی، وضعیت اقتصادی و مانند آن. در این کتاب هدف ما این بود که از دریچه مفهوم «اجتماع» و «سرمایه اجتماعی»، تصویری بزرگ‌تر از جامعه به‌دست دهیم. برای بسیاری در ارتباطات روزمره یا در جمع دوستان یا در مواجهه با افراد غریبه پیش آمده که از مشکلات متعدد گلایه شده و در نهایت می‌پرسند، چرا جامعه ایران به اینجا رسید و اینکه چه خواهد شد. این همان نکته‌ای است که در عنوان کتاب آمده است: «چه شد؟». این عنوان حاکی از تدریجی است که در طول سالیان متمادی اندک‌اندک جمع شده تا به وضعیت کنونی رسیده است. نوعی نگرش روندی و نگاه تاریخی در طرح مباحث به‌کار گرفته شده تا این نکته را پررنگ کند که وضعیت کنونی ناگهانی روی نداده و حاصل تصادف و اموری از این دست نیست. جنبه دیگری از عنوان کتاب به این دلالت دارد که اگر بخواهیم همه اتفاقات را به‌صورت خلاصه در مفهومی خلاصه کنیم، چه می‌توان گفت. ما مفهوم «افول اجتماع» یا «زوال سرمایه اجتماعی» را برای این توصیف به‌کار گرفته‌ایم. از دریچه این مفهوم می‌توان نگاه به جنبه‌های متعدد جامعه انداخت و تصویری بزرگتر از وضعیت را به‌دست آورد. تقدیمی که به کتاب وارد شده عمدتاً حول این است که کتاب فقط روندهای منفی را برجسته کرده و جنبه‌های مثبت را نادیده گرفته است. دکتر کاظمی‌پور و من، به این نقد پاسخ داده‌ایم ولی تکرار تقدیمات، تکرار پاسخ‌ها را ضروری می‌سازد. در پاسخ به این تقدیمات می‌توان پرسید که آیا جنبه‌های مثبت چنان پرزوان و گسترده است که بتوان از آن نتیجه گرفت، توصیف کتاب خطاست و ما به‌جای آن که شاهد «افول اجتماع» باشیم، «ارتقای اجتماع» را می‌بینیم؟ شواهدی در دست نداریم که چنین قضاوتی کنیم. اول آن که به جنبه‌های مثبت در کتاب اشاره شده است، اما به اندازه وزن آنها. این نوع پدیده‌ها آن چنان که خیال می‌شود، روندهایی پر قدرت و گسترده نیست و نمی‌توان با استناد به آنها نتیجه گرفت که وضعیت جامعه خلاف چیزی است که در کتاب آمده است. این نوع استدلال‌ها متکی به شواهد تجربی نیست و به‌همین خاطر هم در تأیید آن داده‌ای ارائه نمی‌شود و بیشتر به موارد خاص استناد می‌شود. قصد نداریم جنبه‌های مثبت را انکار کنیم بلکه فرض ما از این مذاقه، بیشتر تردید در وزن و اثرگذاری آنهاست. دوروند در جامعه ما - احتمالاً همچون جوامع دیگر - وجود دارد؛ یکی روندهایی که بر افول اجتماع مؤثرند و دیگری روندهایی که به تقویت اجتماعی می‌انجامند. اگر بخواهیم بگویم زور و وزن کدام بیشتر است، می‌توانیم براساس شواهدی که در کتاب آمده، مدعی شویم که وزن روندهای مؤثر بر افول اجتماع بیشتر است. شاید پاسخ داده شود که روندهای مثبت وجود دارند ولی آماری از آنها نداریم. در این صورت، باید روندهای مثبت آثار خود را در جایی آشکار کنند. این آثار در کجا دیده می‌شوند؟ آیا میزان خودکشی، مشکلات روانی اجتماعی افراد، مهاجرت، سرعت و مانند آن کاهش یافته‌اند که بتوان آن را به روندهای مثبت ارجاع داد؟ وجود این نوع مشکلات در کنار روندهای مثبت این تردید را ایجاد می‌کند که آیا این پدیده‌ها مورد اشاره آنقدر که تصور می‌شود، مثبت و اثرگذار نیستند یا آنقدر گسترده نیستند که زورشان به روندهای مؤثر بر افول برسد. ابهام دیگری که در این نوع تقدیمات دیده می‌شود، انتزاع جنبه‌های اجتماعی از جنبه‌های اقتصادی و سیاسی است. مطابق شواهد متعدد، رشد اقتصادی در سال‌های متمادی پایین یا در حد صفر بوده است، بیکاری و تورم در حال افزایش است و... با استناد به شواهد تجربی نشان داده‌ایم که به‌عنوان مثال، تورم یا ضعف حاکمیت قانون و فساد اثرات منفی بر سرمایه اجتماعی دارند. مطالعات تجربی در دیگر کشورها نیز این موضوع را تأیید می‌کند. اگر چنین روندهایی در ایران وجود دارند - که دارند - پس انتظار داریم که سرمایه اجتماعی به‌عنوان مفهوم مرتبط با آنها کاهش یابد. شیوه طرح روندهای مثبت به‌نحوی است که گویی جنبه اجتماعی مستقل و برکنار از تأثیرات روندهای اقتصادی و سیاسی است. این «انتزاع اجتماع» از دیگر وجوه نظام اجتماعی به‌لحاظ نظری و تجربی مورد تردید است.



محسن گودرزی
جامعه‌شناس و مؤلف کتاب

روی صحنه



پیگیری قتل در کویر ریگ جن

معبد اقیانوس / آرش فلاحت‌پیشه

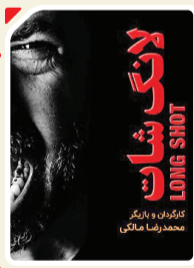
نمایش «معبد اقیانوس»، به نویسندگی محمد میرعلی‌اکبری و کارگردانی آرش فلاحت‌پیشه، از چهارم تا سی‌ام دی‌ماه در سالن اصلی تالار مولوی روی صحنه است. این نمایش هر شب ساعت ۲۰:۳۰ دقیقه، به مدت زمان یک ساعت و ۳۰ دقیقه با بازی شراره آشوری، سجاد احمدلو، محمود باقری، یوسف جیحونی‌نیا، علیرضا رشیدی، احدشاملو، رضا فرجی، یگانه‌ماموریان و سعیدجواد حسینی روی صحنه می‌رود. در خلاصه داستان این اثر آمده است: «در سال ۱۳۵۶، در یک کاروانسرای متروکه، یک تیم امنیتی در جست‌وجوی یک‌باستان‌شناس گمشده هستند که... فلاحت‌پیشه در مورد این اثر نمایشی گفته است: «نمایش «معبد اقیانوس»، داستان یک گروه امنیتی است که برای پیگیری یک قتل، راهی کویر «ریگ جن» می‌شوند.»



خانم آقای جرج کلونی در ایرانشهر

خانم آقای جرج کلونی / مونا صوفی

«خانم آقای جرج کلونی»، نام نمایشی به نویسندگی متین ایزدی (براساس طرحی از سهیل دانش‌اشراقی)، به کارگردانی مونا صوفی است که از ۲۷ آذرماه تا ۲۹ دی‌ماه، هرشب ساعت ۲۰:۱۵ دقیقه، به مدت زمان یک‌ساعت و ۱۰ دقیقه روی صحنه سالن استاد سمندریان تماشاخانه ایرانشهر می‌رود. بازیگران این نمایش بهنام شرفی، میترا رفیع، ماهان عبیدی، مونا صوفی، الکس ملک‌کرم و نفس یازغی، با صدای بهنوش طباطبایی (در نقش خانم آقای جرج کلونی) هستند. آخرین حضور بهنوش طباطبایی روی صحنه تئاتر، به شهرپورماه سال ۱۳۹۹ برمی‌گردد که در نمایش «عشق روزهای کرونا»، به کارگردانی محمد رحمانیان روی صحنه رفت، اما به‌دلیل همبازی بودن با یک گربه، اپیزود او از این نمایش بعد از دو اجرا حذف شد.



در ستایش هنروران

لانگ‌شات / محمدرضا مالکی

محمدرضا مالکی، پس از اجرای نمایش «لانگ‌شات» در سالن سایه مجموعه تئاتر شهر، این‌بار این اثر نمایشی را به تئاتر هامون می‌برد. در خلاصه داستان این اثر آمده است: «لانگ‌شات در ستایش از تمام هنروران و عاشقان بازیگری سینماست. «مالکی «لانگ‌شات» را از هفتم تا بیستم و دوم دی‌ماه در تئاتر هامون اجرا می‌کند. نویسنده «لانگ‌شات» محمدرضا مالکی و جواد خورشید، کارگردان آن محمدرضا مالکی و تنها بازیگرانش هم محمدرضا مالکی است. «لانگ‌شات» درباره رضا مزده، کارگر خیاطی است که عاشق سینماست. او یک‌شب می‌خواهد در محل کار خود فیلمی با گوشی همراه از خودش ضبط کند تا برای یک دفتر سینمایی بفرستد و... نمایش «لانگ‌شات» از جمله آثار نمایشی پر مخاطب تئاتر بود که فصل‌های پیشین اجراهای خود را با استقبال بیش از سه‌هزار نفر از مخاطبان در تماشاخانه حیایی، تئاتر مولوی و تالار سایه تئاتر شهر پشت‌سرگذاشت.